

# چی ببینیم؟



## از «ایلیاد» تا «تروی»:

چگونه بشر، از اسب چوبی به سلاح اتمی رسید!

### پیمان شاهی

اگر اهل مطالعه و کتاب باشید - که حتماً هستید وگرنه ویسپویش را از کجا می‌شناختید! - لابد اسم دو تا از معروف‌ترین حماسه‌های باستانی جهان غرب به گوش‌تان خورده: ایلیاد و اودیسه.

همیشه برای معرفی اینها به ما می‌گفتند این دو اثر برای غربی‌ها مثل شاهنامه است برای ما ایرانی‌ها. معرفی خوبی بود و اهمیت تاریخی و فرهنگی هر دو اثر را نشان می‌داد. البته نه ایلیاد و نه اودیسه، از نظر ابعاد داستانی، به پای شاهنامه‌ی ما و هیچ‌کدام از حماسه‌های باستانی شرق نمی‌رسند، ولی این را هم باید در نظر گرفت جناب «هومر» شاعر بزرگ یونان که این افسانه‌های باستانی را به شعر درآورده و جاودانی کرده، قرن‌ها پیش از فردوسی عزیز ما دست به کار شده بود؛ پس نباید زیاد متّه به خَش‌خاش بگذاریم و از کارش ایراد بگیریم. مخصوصاً که ایشان نابینا بوده و می‌گویند کل این دو اثرش را در حافظه داشته و در کوچه و خیابان برای همشهری‌هایش می‌خوانده است (خودمانیم؛ ماها که دو چشم بینا داریم، چه گُلّی به سر دنیا زدیم که حالا بخواهیم به جناب هومر گیر بدهیم و توی سر مال‌اش بزنیم؟!)

شاید بد نباشد یک توضیح کوچک بدهم که ایلیاد و اودیسه، حکایت دو قهرمان جنگاور از سرزمین یونان به نام‌های آشیل (در اصل: آخیلوس) و اولیس (اودوسئوس) است که درگیر جنگ بین اتحادیه‌ی یونانی‌ها و دولت-شهر «تروی» یا تروا می‌شوند.



(Homer) هومر

ایلیاد، شرح این جنگ طولانی است که ده سال طول می‌کشد و حاصلی جز کشته شدن بهترین آدم‌های دو طرف ندارد؛ از جمله خود آشیل. در نتیجه، اولیس کلک معروف «اسب چوبی» را سوار می‌کند تا یونانی‌ها بر تروی پیروز شوند. اما از آنجا که نامردی آخر و عاقبت ندارد، آه و نفرین شکست‌خورده‌ها دامنش را می‌گیرد و کشتی‌اش در راه بازگشت به خانه گم می‌شود و ده سال آزرگار در دریاها سرگردان می‌ماند که حماسه‌ی اودیسه، داستان این آوارگی پرماجرای ده ساله است.



به‌هرحال، هم ایلید و هم اودیسه، از همان یونان باستان تا اروپا و آمریکای الان، بین مردم آن‌ور آب، ارج و قرب زیادی دارند و آنها را زیربنای فرهنگ‌شان می‌دانند؛ به همین خاطر هم هست که در تمام این چند هزار سال، هر دو را روی چشم نگه داشته‌اند و نسل به نسل، آنها را خوانده و به بچه‌های‌شان آموزش داده و تا توانسته‌اند، با الهام از حکایت‌ها و شخصیت‌های هر دو اثر، انواع آثار هنری خلق کرده‌اند: از ترانه و موسیقی بگیر تا مجسمه و نقاشی، و از شعر و داستان تا نمایش و فیلم.

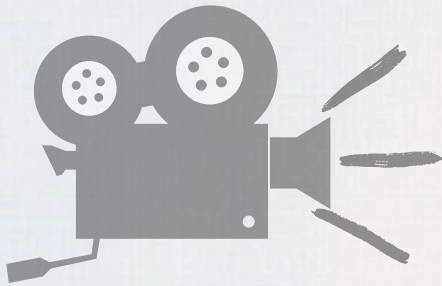
با وجودی که این هر دو حماسه، قابلیت و جذابیت زیادی برای سرگرم کردن ملت دارند، ولی فیلم‌هایی که مستقیماً از روی این دو اثر ساخته شده باشند، زیاد نیستند. به‌هرحال بازسازی صحنه‌هایی که صدها کشتی و هزاران مرد جنگی با زره و ساز و برگ قدیمی در آنها حضور داشته باشند و با هم بجنگند، کمی خرج دارد و فقط پولدارهای سینما از عهده‌اش برمی‌آیند!

معروف‌ترین بازسازی‌های سینمایی از حماسه‌های یونان باستان، شامل دو فیلم آمریکایی - یا درست‌تر بگوییم: هالیوودی - است به نام‌های «هلن، قهرمان تروی» (۱۹۶۵) که حدود هفتاد سال قبل ساخته شده و «تروی» که جدیدتر است (۲۰۰۴)، حوالی بیست سال پیش.

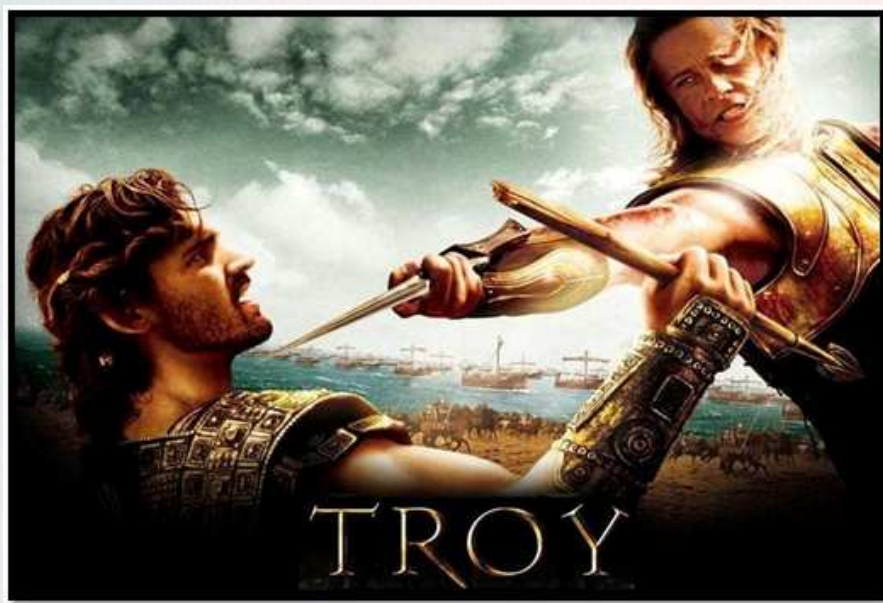


اولی زمانی ساخته شد که دستمزدها در اروپا ارزان بود و در نتیجه آمریکایی‌ها، کارگردان و سلبریتی‌های‌شان را می‌بردند آنجا و فیلم‌های تاریخی می‌ساختند. فیلم دوم هم زمانی ساخته شد که انقلاب تکنولوژی در سینما به

راه افتاده بود و می‌شد آن صدها کِشتی و هزاران سرباز و دکورهای عظیم را با گرافیک تصویری ساخت و به صحنه‌های فیلمبرداری شده‌ی خالی اضافه کرد! هر دو فیلم با وجود سال‌هایی که از ساخت‌شان گذشته، هنوز دیدنی هستند ولی اینجا می‌خواهم دیدن فیلم دوم را به شما پیشنهاد کنم.



معرفی فیلم «تروی» ساخته کارگردان هنرمند و کاربلدی به نام «وُلَفانگ پِترسون» به شما، چند دلیل دارد: اولین دلیلش بدون شک همان ماجرای اقتباس آن از یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آثار ادبیات جهان است. ما انسان‌ها اهل هر کجا که باشیم، میراث مشترکی داریم که حاصل جمع تلاش‌های فکری همه ملت‌ها در تمام تاریخ و در چهار گوشه‌ی دنیاست. هر چقدر بیشتر با این میراث جهانی آشنا باشیم، مرزهای فکری و فرهنگی بین ما کمتر و کمرنگ‌تر می‌شود. حالا شاید پیدا کردن و مطالعه یک حماسه باستانی مثل «ایلیاد»، الان برای همه شما مقدور نباشد. بنابراین تماشای فیلم‌هایی که براساس این آثار ساخته شده، حداقل حُسن‌اش این است که شما را با کلیات داستان، شخصیت‌های اصلی، و پیام کلی نهفته در اثر آشنا می‌کند. همین یک دلیل کافی است یا باز هم برای‌تان بشمارم؟ نکته بعدی این است که «تروی» هم به عنوان یک فیلم سرگرم‌کننده، جذاب و دیدنی است، هم حال‌وهوای حماسی «ایلیاد» را به شکلی زیبا بازسازی می‌کند، هم آن اثر عظیم را در یک فیلم دو ساعته خلاصه کرده بدون آنکه نکته مهمی را از قلم انداخته باشد؛ و شاید از همه‌ی این‌ها مهم‌تر این باشد که بخش‌های اساسی پیام فکری و معنوی ایلیاد را در خودش دارد و به بیننده‌ای که ممکن است اسم هومر و اثرش را هم تابحال نشنیده باشد، منتقل می‌کند.



درباره اینکه چرا تروی فیلم خوبی است، می‌شود خیلی حرف زد. یکی از چیزهایی که در این فیلم خیلی دوست دارم، این است که اگرچه منبع اقتباسش یک حماسه باستانی مربوط به خیلی سال پیش است، ولی از مطالب و احساساتی با ما حرف می‌زند که متعلق به زمانه ما هستند و انگار همین روزها نوشته شده‌اند. یکی از رازهای ماندگاری بعضی از داستان‌های کهن در طول هزاران سال این است که رفته‌اند سراغ چیزی که اصلاً تغییر نمی‌کند؛ یعنی احساسات بشر و نیازهای روحی او!

با اینکه چند هزار سال از نوشته شدن «ایلیاد» می‌گذرد، ولی پُر است از شرح احساساتی مثل خشم و مهربانی، حسادت و ترحم، حُقه‌بازی و راستی، قدرت‌طلبی و مردم‌دوستی و... که نویسندگان فیلمنامه «تروی» هم آنها را گرفته و به شکلی سینمایی پُررنگ‌شان کرده‌اند. البته برای این کار، تغییرات کوچکی هم به داستان و شخصیت‌های اصلی داده‌اند که توضیح می‌دهم:



برخی شخصیت‌های اصلی داستان تروی:

(از راست) آگاممنون - آشیل - نِسْتور - اودیسه - دیومیدس - پاریس و میلاس

در «ایلیاد» همه آدم‌های داستان، انگار روبات‌هایی هستند که دارند طبق برنامه‌ی ایزدان زندگی و جنگ می‌کنند (و البته از همان ایزدان، بازی هم می‌خورند!) سازندگان «تروی» حواس‌شان بوده که قرار است این داستان قدیمی را آدم‌های امروزی ببینند و خوش‌شان بیاید و احیاناً به فکر فرو بروند. برای همین، نکاتی قابل‌فهم و پذیرفتنی از زندگی هرکدام از شخصیت‌های داستان را پیدا کرده و شاخ‌وبرگ داده‌اند تا آنها را تبدیل به موجوداتی جذاب و قابل‌درک برای ما بینندگان امروزی کنند.

مثلاً در داستان اصلی، «پاریس» شاهزاده جوانی که آتش همه فتنه و فسادهای داستان را روشن می‌کند، شخصیتی منفی نیست؛ چون عاشق‌شدنش به هلن، همسر زیبای پادشاه کشور همسایه، نه با اختیار خودش بلکه دسیسه یکی از ایزدان بوده. ولی فیلم، چهره متفاوتی به او داده: یک جوان هوس‌باز و نالایق که از مقامش سوءاستفاده می‌کند و در آخر هم باعث نابودی خانواده و مردمش می‌شود.

برادر بزرگش هکتور، در جایگاهی دقیقاً برخلاف او قرار گرفته: مردی شجاع، دانا، متعهد به خانواده و میهن و در یک کلام، شریف که همواره در کنار پدر، همسر، کودک و یا سربازانش دیده می‌شود.



آگاممنون (Agamemnon)



در «ایلیاد»، «آگاممنون» فرمانده یونانی‌ها چهره‌ای مثبت دارد که برادرش (شوهر هلن) را به انتقام ترغیب می‌کند و تمام فرماندهان یونانی را برای جنگ گِرد هم می‌آورد. ولی او در فیلم، شخصیتی حيله‌گر است که به بهانه آبروی برادرش می‌خواهد فرماندهان یونانی را تحت امر خود درآورد و رهبر مملکت بشود. (درست مثل خیلی از رؤسای کشورها در جهان امروز که برای تحکیم قدرت سیاسی خودشان، جنگ‌های بیهوده و خونریزی به راه می‌اندازند.)



مادر آشیل، او را در رودخانه‌ی استوکس روئین‌تن می‌کند؛  
اثر: روپنس (۱۶۳۵)

اما شاید جذاب‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین شخصیت فیلم، «آشیل» باشد: جنگجوی جوان و سلحشور و درعین‌حال دانا. آشیل اعتقاد دارد جنگ، کاری بیهوده است و فریب حيله‌های سیاستمداران جنگ‌افروز را نمی‌خورد. ولی در ضمن می‌داند که مردم دنیا از سرنوشتی که مردان سیاست برایشان رقم می‌زنند، گریزی ندارند. تصویری که فیلم از آشیل می‌دهد بسیار یادآور جوانان نُخبه‌ی دنیای امروز ماست؛ جوانانی که مورد قبول و تحسین مردم هستند و تا جایی که در توان‌شان باشد، تن به دستورات قدرتمندان نمی‌دهند.

ثروت و شهرت برای‌شان ارزشی ندارد و تنها انگیزه‌شان در زندگی و کار، آن است که در این دنیا، اثری مثبت و نامی نیک از خود به یادگار بگذارند. زمانی‌که آگاممنون، آشیل را به ارتش انتقام‌جوی یونان فرا می‌خواند، آشیل با مادرش مشورت می‌کند. مادر به او می‌گوید تو دو انتخاب داری: نخست اینکه به جنگ بروی؛ در این صورت، پادشاه یونان می‌شوی و در پیروی خواهی مُرد و پس از چند صد سال، نام‌ات فراموش می‌شود. انتخاب دوم این است که به جنگ بروی و در راه وطن‌ات کشته شوی؛ در این صورت، نام‌ات تا پایان جهان، جاودان خواهد ماند!

آشیل، سرنوشت دوم را انتخاب می‌کند، زیرا وقتی می‌داند پایان هر دو سرنوشت، مرگ است، جاودانه شدن و قهرمانِ نسل‌های پیایی بودن، بدون شک ترجیح دارد.



اما راز جذابیت فیلم «تروی» داستان جدال بین دو گروه مثبت و منفی - یا به قول نویسندگان قهرمان‌ها و ضدقهرمان‌ها - نیست. در واقع «تروی» برخلاف بیشتر فیلم‌ها، اصلاً قهرمان اصلی ندارد. نه آشیل و نه هکتور، هیچ‌کدام آدم مرکزی داستان نیستند، و نه پاریس و نه آگاممنون را نمی‌توانیم ضد قهرمان‌های داستان بدانیم. فیلم به یونانی‌ها و تروایی‌ها به یک اندازه ارزش می‌دهد تا تقریباً به اندازه‌ی برابر، در هر دو طرف باشیم و هر دو را ببینیم.

حتی شخصیت‌های فرعی داستان هم، در هر دو طرف نمایندگانی دارند. مثلاً در فیلم، دو پادشاه هستند که هر دو تحقیر می‌شوند و با مرگ‌شان حکومت‌شان به باد می‌رود: اولی «میناس» شوهر هلن است که خیانت و فرار زنش او را بی‌آبرو می‌کند و بعد هم در جنگی تن به تن به دست شاهزاده تروایی کشته می‌شود، و دیگری «پریام» پادشاه تروی که برای پس گرفتن جنازه فرزندش به پای دشمن می‌افتد و التماس می‌کند.



یا در مقابلِ هلن، که عاشقِ شاهزاده تروایی شده و حالا در بین تروایی‌هاست، یک زن جوانِ تروایی هم هست که به دست یونانی‌ها اسیر و عاشق آشیل می‌شود.

در واقع سازندگان فیلم، تمام تلاش‌شان را کرده‌اند که ما در طول تماشای آن نتوانیم درباره خوب و بد طرفین قضاوت کنیم؛ نه یونانی‌ها و نه تروایی‌ها. بنابراین اصلی‌ترین راز جذابیت فیلم «تروی»، برای من این است که هم ما را با روایت سینمایی یکی از کهن‌ترین داستان‌های ادبیات جهان سرگرم می‌کند و هم باعث می‌شود به حال مردمانی دل بسوزانیم که بی‌آنکه خواسته باشند، اسیر جنگ‌های بیهوده و خانمان‌سوز شده‌اند و هست و نیست‌شان بر باد می‌رود.

بیا بید نگاهی به اوضاع امروز مردم دنیا بکنیم: به نظرتان این جمله آخری که نوشتم، همین امروز در چهارگوشه‌ی دنیای مثلاً متمدن و پیشرفته‌ی ما، مدام تکرار نمی‌شود؟!

۱۵ مرداد ۱۴۰۳

